



● گفتگو با دکتر غلامرضا اعوانی - استاد دانشگاه

تفکر جدید غرب

■ اشکال کار در این است که هنوز ما مدرس و استاد فلسفه به حد کافی نداریم. با

اینکه در حوزه فلسفه غرب تا حدی پیشرفت کرده ایم،

ولی به افراد متخصص و مدرس بیشتری در سطوح مختلف نیازمندیم.

□ آقای دکتر اعوانی. از این که با توجه به قلت وقتان، زمانی را در اختیار ما گذاشتید تا از صحبت‌های شما مستفیض شویم، تشکر می‌کنیم. اجازه دهید اولین پرسش را مطرح کنیم: از زمانی که «فروغی» کتاب «سیر حکمت در اروپا» را منتشر کرد، تا به امروز به نظر نمی‌رسد که ما در کشورمان در زمینه آموزش فلسفه های قدیم به طور اعم و فلسفه‌های جدید به شکل اخص راه زیادی را طی کرده باشیم. فکر می‌کنید اشکال کار در کجاست؟

✽ بسم الله الرحمن الرحيم به مطلب مهمی اشاره فرمودید «سیر حکمت در اروپا» از نخستین و شاید از بهترین کتابهایی است که پنجاه سال پیش در باره فلسفه اروپا نوشته شده و اولین کتابی است که کم و بیش یک دوره مختصر و فشرده‌ای از فلسفه اروپا را در اختیار خوانندگان می‌گذارد. فروغی مرد ادیب و فاضلی بوده است. البته تحصیلات فلسفی چندانی نداشته، یعنی با این که در حوزه فلسفه کارهایی انجام داده، ولی رشته اصلی او ادبیات فارسی بوده است. او حتی با همکاری مرحوم فاضل‌تونی کتابی از کتب ابن سیناراهم به فارسی ترجمه کرده، که فن سماع طبیعی نام دارد. این ترجمه، ترجمه‌ای فاضلانه و ادیبانه است. اما بعد از کتاب «سیر حکمت در اروپا» که تنها کتاب درسی برای آگاهی از فلسفه غرب بوده، سالهای مدیدی فعالیت چشمگیری در این زمینه مشاهده نشد. علت این امر چیست؟ البته یکی از دلایلش شاید ماهیت خود فلسفه باشد. چون فلسفه علمی است دشوار. یعنی فراگیری فلسفه چندان آسان نیست. فلسفه علمی است معقول و به قول ارسطو هرچه دانشی «معقول» تر و دورتر از «حس» باشد، فراگیری آن دشوارتر و صعب‌تر است. بالطبع به علت دشواری مطلب، کمتر به موضوع فلسفه پرداخته‌اند و گمان سبب روی آوری فروغی به فلسفه، بیشتر علاقه او بوده است. فروغی وقتی به اروپا سفر کرد، شدیداً به فلسفه که در اروپا از رونق فراوانی برخوردار بود علاقه‌مند شد و هرچند در این زمینه درس نخوانده بود، ولی توانست کتابی تألیف کند. اما علت دوم این است که ما استادان زیادی در حوزه فلسفه غرب نداشته‌ایم. چون هر فنی باید استادی داشته باشد و هر دانشی را باید نزد استادی آموخت و این امر شاید بیش از هر چیز در مورد فلسفه صادق باشد: فلسفه را بدون استاد نمی‌توان

آموخت. مسلماً در آن زمان ما استادان حاذقی در فلسفه غرب نداشتیم که بتوانند ادوار مختلف تاریخ فلسفه را تدریس کنند. چون الان در اکثر زمینه‌های فلسفه غرب کم و بیش متخصصانی وجود دارند: از متخصص فلسفه ارسطو و فلسفه افلاطون گرفته، تا فلسفه دکارت و فلسفه های جدید. مثلاً ارسطوی فعلی دیگر آن ارسطوی قدیم نیست. در حال حاضر تمام متون ارسطو را به زبان یونانی جمع آوری کرده‌اند و ترجمه‌ها و تحقیقات بسیار ارزنده‌ای در باره ارسطو صورت گرفته است با این تحقیقات جدید اصلاً ارسطو شناسی دگرگون شده است و حتی نکات تازه‌ای در حوزه ارسطو شناسی آشکار شده است. بالطبع کسی که واقعاً بخواهد فلسفه «مشاء» را بخواند، دیگر نمی‌تواند به ارسطو از دیدگاه سابق نگاه کند. ما چنین کسانی را نداشتیم که به دنبال تحقیق جدی در این زمینه‌ها بروند و یا کم داشتیم کسانی را که واقعاً ارسطو شناس بوده باشند و یا در یکی از حوزه‌های فلسفه غرب دانش صحیح و دقیقی آموخته باشند و به ایران برگردند و تدریس کنند. اینها تعدادشان بسیار کم بوده است، و کسانی هم که به غرب می‌رفتند، در فرهنگ غرب تامل و تعمق نمی‌کردند و مسائل و سیر تاریخی تفکر غرب را به درستی نمی‌آموختند، و به هرچه که دم دستشان بود، اکتفا می‌کردند.

□ و البته به طور سطحی؟

■ بله، درسی می‌آموختند و به وطن بر می‌گشتند. درست به همین دلیل است که فلسفه غرب به طور کامل اختصاصی در کشور ما رواج پیدا نکرده است. البته مقصود من این نیست که هیچکس در این زمینه فعالیت نداشته است. چرا، کسانی هم بوده‌اند، اما تعدادشان انگشت شمار بوده است و به هر حال، به اصطلاح با یک گل بهار نمی‌شود. واقعاً برای نضج گیری و شکوفایی یک نهضت و یک جریان فرهنگی به وجود افراد کثیری نیاز هست. البته ما افرادی داشتیم، ولی به آن حد نبودند که منشأ تأثیر شگرفی در فلسفه ما باشند. پس دلیل دوم وجود متخصصان فلسفه غرب در ایران بوده است. مثلاً در آن زمان اعزاز دانشجو به خارج برای تحصیل در رشته های خاصی صورت می‌گرفت و نیازی به تحصیل فلسفه در خارج از کشور احساس نمی‌شد و جز عده قلیلی کسی آن تفکر فلسفی و جهان بینی فلسفی را نداشت تا این نیاز را در وجودش احساس کند.

گرچه در آغاز يك مرکز آموزش فلسفه در دانشگاه وجود داشته که این مرکز هم سهم واقعیش را در خدمت به فلسفه ایفا کرده است، ولی بودن يك مرکز یا يك گروه آموزشی و یا يك دپارتمان در مراحل بعدی چندان کفایت نمی‌کند. برای این که لازم است گروه‌ها و آموزش و مراکز آموزشی اعم از دولتی، و خصوصاً آنقدر زیاد باشد تا واقعاً بتوانند افراد زیادی را تربیه کنند، تا بالاخره در میان آنها چند نفر برجسته ظهور کنند آن هم در کشوری چون ایران که سابقه فلسفی هز ساله دارد و در آن بزرگانی مانند ابن سینا و ملاصدرا ظهور کرده‌اند و وارث يك فرهنگ فکری بسیار غنی پربار و سنگینی است و حمل این امانت تاریخی بسیا

□ فکر می‌کنید چرا متخصص ترجمه متون فلسفی جدید، به اندازه کافی در ایران وجود ندارد؟ از سه، چهار نفر که بگذریم، در این زمینه هنوز کسی کاری انجام نداده است. علت قلت ترجمه چیست؟ اساساً شما چه نظری راجع به کیفیت ترجمه‌ها دارید؟

■ در اینجا جا دارد یادی از مرحوم استاد منوچهر بزرگمهر بکنیم. استاد بزرگمهر که استاد بنده هم بود است، یکی از بزرگترین مترجمان آثار فلسفی در ایران محسوب می‌شود. ایشان به حق، خدمات بزرگی به فلسفه کرده است و با این که فلسفه رشته تخصصی وی نبود و در رشته حقوق درس خوانده بود ولی واقعه عمری را در این راه صرف کرد. مرحوم بزرگمهر به علاقه و با شور خاصی فلسفه را مطالعه کرد و مطالعات نسبتاً عمیقی در برخی از حوزه های جدید فلسفه غرب داشت. او کتابخانه شخصی اش را به دانشگاه تهران اهدا کرده است و من گمان می‌کنم حدود سه هزار جلد کتابهای ناب فلسفی در این کتابخانه وجود داشته باشد.

جالب اینجاست که هم فروغی و هم مرحوم بزرگمهر بیشتر از اهل فلسفه، به ترجمه متون فلسفی پرداخته‌اند. و اما علت قلت ترجمه‌ها؟ شاید یکی از علل آن دشوار بودن متون فلسفی باشد. چون برای ترجمه متون فلسفی دانستن يك زبان خارجی در سطح بالا هم کفایت نمی‌کند. مترجم متون فلسفی باید در حد عالی یا آراء و اندیشه‌های فلسفی آشنا باشد و این کار، کار آسانی نیست. گرچه تعدادی از آثار فلسفی به فارسی ترجمه شده است، اما متون

چه اول همچنان ترجمه نشده مانده است و علتش همان است که گفتیم. مترجم نه تنها باید زبان زنجی را در حد عالی بداند، بلکه باید با فلسفه هم یویی آشنا باشد و علاوه بر این باید به زبان فارسی تسلط کافی داشته باشد. کمتر کسی واجد تمام این ایط است. حال امیدواریم که در میان نسل جوان که ن علاقه بیشتری به فلسفه نشان می دهند و به آراء و ریات فلسفی توجه بیشتری دارند و غالباً سعی کنند زبان فلسفه را خوب بیاموزند، کسانی پیدا ند که متون فلسفی را به طور منظم ترجمه کنند. یکی اثر از علل قلت ترجمه ها به نظر من عدم وجود کزی است که مشوق مترجمین آثار فلسفی باشد. مراکز و دانشگاهی یا غیر دانشگاهی، دولتی یا دولتی وجود داشته باشند که در این زمینه سرمایه اری کنند، مترجمین را تشویق کنند و فعالانه کار را مال کنند، کار بهتر و زودتر انجام می گیرد. ما اگر به ن دوم و سوم در تاریخ اسلام رجوع کنیم، می بینیم کزی در بغداد به نام بیت الحکمه برای ترجمه آثار فلسفی به زبان عربی تأسیس شده بوده است. گترین مترجمان آن زمان بیشتر مسیحی بودند، از ن: حنین بن اسحاق، اسحاق بن حنین، و دیگران. بودا ۶۰ الی ۸۰ مترجم طراز اول در این مرکز مهم به جمه آثار یونانی به زبان عربی مشغول شدند و تحولی رجمه آثار فلسفی و غیر فلسفی علمی به وجود دند. حنین بن اسحاق یکی از مترجمان معروف

بیت الحکمه، رساله ای در باره چگونگی ترجمه این ر تالیف کرده است. بنا به روایت او هیاتهایی از ی بیت الحکمه به اقصی نقاط ممکن در جهان بدن آن روز سفر می کردند و قدیم ترین نسخه های لی را تهیه می کردند. آنگاه هیاتی نسخه ها را مقایله کرد و یک نسخه بسیار دقیق و قابل اعتماد از آن ن برگزیده می شد. سپس کسی که صلاحیت ترجمه کتاب را داشت، امر ترجمه را بر عهده می گرفت و ت دیگری ترجمه او را بررسی و تصحیح می کرد. نتیجه، ترجمه هایی که از آن زمان به جا مانده، بسیار ل اعتماد است و امروزه غربیها که می خواهند به تحقیق یا تصحیح اثری یونانی بپردازند، تا حد کان از این ترجمه های قدیم عربی استفاده می کنند.

ترجمه ها متعلق به ۱۲۰۰ سال پیش است و فرض م که نسخه های خطی مورد استفاده آنان متعلق به تصد سال پیش از آن روزگار بوده پس قدمت خه های مورد استفاده آنان به ۲۰۰۰ سال پیش از ن ما می رسیده است در حالیکه قدیمیترین خه های یونانی که در کتابخانه های فعلی اروپا ت بیش از ۶۰۰ سال قدمت ندارد بنا به گفته یکی صاحب نظران مجموعه آثار و شروح ارسطو که دران ن به زبان عربی ترجمه شده است چندین برابر موعه ترجمه آثار ارسطو به همه زبانهای جدید یایی است. از طرف دیگر این ترجمه ها به قدری ل اعتماد بوده که مورد استفاده کسانی مثل فارابی، سنا و ابن رشد و دیگران قرار گرفته است. این نا با این رشد مثلا زبان یونانی نمی دانسته اند اما این ر ترجمه شده ارسطو را مطالعه کرده اند. امروز ل ما امکانات ما بسیار بیشتر است ولی آثار ترجمه ه تا آن حد قابل اعتماد نیست. بنابراین وجود کزی که مشوق اهل علم باشند و بر اساس موازین می، کتب فلسفی را تدوین کنند، بسیار حسانی است.

ترجمه کتاب، خاصه کتابهای فلسفی چون ممکن است از نظر مادی مقرون به صرفه نباشد، کمتر صورت می گیرد و ناشرین خصوصی روی کتابهای فلسفی کمتر سرمایه گذاری می کنند. البته حق هم دارند، چون ضرر می کنند حال حساب ناشری که دوستداو علم و فلسفه و فرهنگ است و از پول صرف نظر می کند جداست. به همین دلیل می گویم وجود مراکز ک مشوق مترجمین آثار فلسفی باشند، ضروری است تا مترجمین صالح را شناسایی کنند و کتابهای ترجمه شده را مورد بررسی قرار دهند از طرف دیگر کیفیت ترجمه ها هم یکسان نیست و شدت و ضعف دارد. کسانی چون مرحوم بزرگمهر و مرحوم عنایت انگشت شمارند. کتابهای این دو بزرگوار، هم زبانی شسته و رفته دارد و هم ترجمه بسیار دقیق صورت گرفته است و اصطلاحات به کار رفته قابل فهم است و زبان در عین حال که امروزی است، فلسفی است ولی همه مترجمان این طور نیستند. البته مترجمان خوب دیگری هم داریم که من از آنان نام نبرده ام. ممکن است بعضی از ترجمه ها دست دوم باشد و یا دقیقاً مطابق اصل نباشد. البته خاصه در متون فلسفی، دقت در ترجمه امری لازم است. برای اینکه می خواهیم فکر یک فیلسوف و یا متفکر را آن طور که هست، منتقل کنیم و این دقت در ترجمه و فهمیدن درست متن از اهمیت بسیاری برخوردار است

فکر می کنم سوال بعدی من دقیقاً در ارتباط با سوال قبلی باشد و آن اینکه در هنگام ترجمه اصطلاحات جدیدی که در فلسفه های امروز رواج پیدا کرده اند، و نیز برای یافتن معادل فارسی آنها، اتفاق نظری وجود ندارد. البته شاید به این جهت باشد که سابقه ای از آن اصطلاحات در فلسفه قدیم ما وجود ندارد. نظر شما در این مورد چیست؟ آیا کلاً می توانیم راهی برای خارج شدن از این چند سلیقهگی و تنوع آراء بیابیم؟

فلسفه غرب دچار تحول شده است و تفکر جدید غرب دیگر تفکر گذشته نیست. البته اصطلاحاتی در تاریخ فلسفه وجود دارد که در تمام تاریخ، فلاسفه آنها را بکار برده اند. مثلاً لفظ «جوهر»، اما حتی لفظ «جوهر» هم نزد همه فیلسوفان دقیقاً به یک معنا به کار نرفته است فلسفه همیشه در حال تحول است و اصطلاحات هم متحول می شوند. مثلاً اگر در فلسفه اسلامی، ملاصدرا عین اصطلاحات ابن سینا را به کار می برد این دیگر فلسفه ابن سینا می بود و فلسفه ملاصدرا نمی شد. ما باید برای این اصطلاحات معادل جدید و مناسب پیدا کنیم. حال گاهی اتفاق می افتد که ما این اصطلاحات را در متون قدیمی خودمان می یابیم و گاهی هست که نمی یابیم. خوب، اگر یافتیم آنها را به کار می بریم. اما باید توجه داشت که گاهی ممکن است حتی این اصطلاحات قدیم هم معادل خوبی برای واژه های اصلی نباشند. مثلاً به کلمه «جوهر» اشاره می کنم. کلمه جوهر که ما در فلسفه به کار می بریم، ترجمه یک لفظ یونانی است که در یونانی می گویند: «اوسیا». اوسیا اسم فعل است، یعنی هم دلالت بر معنای اسمی دارد و هم دلالت بر معنای فعلی و از ریشه einai به معنی «بودن» است. در حالی که اسم فعل است، ولی از ریشه «ای نای» یعنی بودن آمده، مثل «Be» در انگلیسی و «etre» در فرانسه و یا «sein» در آلمانی. ولی لفظ جوهر در فارسی یا عربی اصلاً دلالت بر معنای وجود نمی کند.

در کلمه جوهر هیچ چیزی که از آن لفظ وجود فهمیده شود، به چشم نمی خورد. پس طبعاً اگر کسی امروزه بخواید دوباره ارسطو را بررسی کند، آیا باید لفظ جوهر را به کار ببرد یا اینکه باید این لفظ را مورد تأمل قرار بدهد و آن را دوباره بررسی کند تا شاید بتواند معادل صحیح تری برای آن بیابد؟

چون جوهر نه اسم مصدر است نه دلالت بر معنای وجود دارد. مثلاً اوسیا ارسطو را می توان به انیت ترجمه کرد. انیت لفظی است که هم اسم مصدر است و هم دلالت بر معنای وجود دارد و هم معنای «اوسیا» را خیلی بهتر می رساند و دقیقاً با اشتقاق یونانی لفظ مطابقت دارد و در عین حال بر معنای وجود هم دلالت می کند. پس لازم است که ما همیشه آن اصطلاحات گذشته را به کار ببریم، البته اگر آن الفاظ مناسب باشند. ولی باید اصطلاحات گذشته را هم دوباره مورد بررسی قرار دهیم. اصطلاحاتی که وضع می شود، باید اولاً دقیق باشد یعنی مطابق با معنا باشد و از لحاظ اشتقاقی و دستوری هم درست باشد، سره و سلیس باشد، یعنی وقتی آن را در زبان فارسی به کار می بریم، واقعاً قابل فهم باشد و غریب و مهجور نباشد. از استعمال لغات بسیار نامانوس و لغاتی که اصلاً کسی متوجه معنای آن نمی شود باید پرهیز کرد.

در واقع اتیمولوژی نقش مهم و اساسی در فهم اصطلاحات فلسفی دارد؟

بله. بنده هم می خواستم به این نکته اشاره بکنم، کسانی که لغاتی را وضع می کنند، نه تنها باید در زبان فارسی استاد باشند، بلکه باید به معنای واقعی کلمه متون زیادی را خوانده باشند. زبان فارسی امروز، زبان فارسی گذشته در ادوار مختلف آن و نیز زبان پهلوی را به خوبی بدانند. برای این که تمام کلمات ما ریشه غربی ندارد. خیلی از لغات ما ریشه پهلوی و اوستایی دارد. بنابراین واضح اصطلاحات فلسفی و علمی باید در ریشه شناسی استاد باشد. زبان عربی را خیلی خوب بدانند. دانستن اشتقاق واژه های عربی هم کاملاً لازم است و از طرفی دیگر زبان فارسی را باید خوب بدانند تا بتوانند کلمات مناسبی را وضع کنند. اینکه صرفاً با ریشه کلمات در زبانهای فرنگی آشنا باشیم، کافی نیست. از ریشه کلمات در زبان فارسی هم باید مطلع بود. الان در غرب در تمام علوم، متخصصانی هستند که استاد زبان شناسی هستند و زبان یونانی را بسیار خوب می دانند. و از صرف و نحو و دستور زبان یونانی آگاهند. مقدار زیادی از متون قدیم یونانی و لاتین را خوانده اند، ریشه شناسی زبان یونانی را می دانند، و چون با علم طب یا زیست شناسی و یا علوم دیگر آشنا هستند، فوراً اصطلاح مناسبی برگرفته از ریشه یونانی یا لاتین وضع می کنند که بلافاصله مورد قبول اهل فن واقع می شود و جای مناسب خود را در زبان علمی و فرهنگی پیدا می کند.

گاهی در برخی از کتب علمی ما مثلاً در علم طب عین کلمات فرنگی را به کار می برند. من بعضی از اوقات می بینم اگر برخی از پزشکان ما زبان شناس بودند، می توانستند برای بسیاری از واژه های یونانی و لاتین زبینه ترین اصطلاحات فارسی معادل آنها را بیابند و به کار ببرند. باید به خاطر داشت که شرط بشرف علم، داسن زبان علمی است. زبان علمی اگر نباشد، علم هم وجود ندارد.

اصولاً لازمه امروختن فلسفه در دانشگاههای

خارج، دانستن زبان لاتین و یونانی است. در حالی که تازه در دوره فوق لیسانس فلسفه از شرکت کنندگان می‌خواهند متنی را از یک زبان خارجی به زبان فارسی ترجمه کنند.

■ دانستن زبان یونانی در دانشگاه‌های خارج هرچند در گذشته الزامی بوده است اما اکنون به اصطلاح خودمان واجب کفایی است، واجب عینی نیست که بر همه فرض باشد.

برای اینکه زبان علمی به وجود بیاید، افرادی در عین تسلط کامل به یک رشته علمی، باید به زبان آن بپردازند یعنی به ادبیات آن رشته تسلط کامل داشته باشند؛ و در واقع به زبان فارسی، دستور زبان فارسی و واژه‌شناسی مسلط باشند، ریشه‌های زبان اوستایی - پهلوی را بدانند، ایتمولوژی یا ریشه‌شناسی و اشتقاق کلمات را بدانند تا بتوانند ریشه کلمه‌ای را که می‌خواهند ترجمه کنند بیابند و ضمناً باید اهل ذوق و سلیقه هم باشند، کج سلیقه نباشند که دنبال کلمات وحشی نامأنوس بگردند. به هر حال ما در این زمینه با کمبود شدید روبرو بوده‌ایم. افرادی به طور جسته گریخته این کار را کرده‌اند، ولی لازم است در هر رشته علمی چنین کسانی به حد کفایت وجود داشته باشند.

□ البته تواناییهای یک زبان هم مطرح است آیا زبان ما آنقدر توانمند هست که...

■ بعضی‌ها می‌گویند زبان ما توانمند نیست. ولی این غلط است. چون کسانی این حرف را می‌زنند که از تواناییهای زبانشان خبر ندارند. زبان فارسی از زیباترین و زیننده‌ترین و توانمندترین زبانهای زنده دنیاست و امکانات آن چنان که باید ارزیابی نشده است.

گفتم شرط اول وجود علم، بودن زبان علمی است. وقتی که در علم زیست‌شناسی صدها جانور کشف می‌شود، اینها مجبور هستند لغت وضع کنند و یک هیأتی این کار را در نهایت دقت انجام می‌دهد. کار این هیأت یک قبول عام پیدا می‌کند و این لغات در همه جا مورد استفاده قرار می‌گیرد. درست است که زبان فارسی، زبانی نیست که مثل زبان انگلیسی بین المللی باشد، ولی ما باید کار خودمان را انجام دهیم. خوشبختانه الان این فرهنگستانی که تشکیل شده است و همه چشم امید به آن دوخته‌اند یکی از کارهایی که باید انجام بدهد، معادل‌یابی صحیح برای واژگان خارجی است و این خود می‌تواند قدم بسیار مهمی در این جهت باشد. فرهنگستان باید افراد صاحب نظر و حاذق را انتخاب کند و به این کار بپردازد. اگر ما به گذشته فرهنگستان در کشورمان - قبل از انقلاب - نگاه کنیم، می‌بینیم که در آن دوره، دو فرهنگستان وجود داشته است.

فرهنگستان اول و فرهنگستان دوم. فرهنگستان اول با این که عمر کوتاهی داشته است، در کارش موفق بوده و توانسته است بیش از هزار کلمه معادل فارسی برای الفاظ خارجی پیدا کند. کلماتی مثل شهریانی، شهرداری از این قبیل است و این فرهنگستان توانسته حتی برای بعضی از کلمات علمی نیز مترادف فارسی بیابد، چون کسانی که برای کار در این فرهنگستان انتخاب شده بودند، اهل ذوق و ادب بودند و مترادفات دقیقی برای کلمات عربی یا فارسی یا فرنگی پیدا می‌کردند. اما کار فرهنگستان دوم چندان موفق نبوده است. برای اینکه فرمایشی بوده و بیشتر جنبه صوری داشته است.

مبالغ هنگفتی هم صرف این فرهنگستان دوم شد، ولی توانست کاری از پیش ببرد.

انشاء الله این فرهنگستانی که الان تأسیس شده است بتواند مشکلات گوناگون را در عرصه‌های مختلف فرهنگی، بالاخص در عرصه معادل‌یابی برای الفاظ خارجی مرتفع سازد.

□ انشاء الله. آقای دکتر، فکر می‌کنید کدام یک از حوزه‌های مختلف فلسفه جدید توافق بیشتری با فلسفه قدیم ما داشته باشد؟

■ البته باید دید که دو مکتب فکری از چه جهت می‌توانند موافق یکدیگر باشند، گاهی این توافق از نظر ظاهری مطرح است. مثلاً می‌بینیم دو چیز در ظاهر شباهتهایی با هم دارند، با هم موافقت، ولی توافق، به نظر من یک معنای عمیق‌تر و دقیق‌تری را در بردارد. توافق دو مکتب فکری به طور عام می‌تواند موافقت در اصول باشد. به قول فلاسفه اگر دو مکتب فکری در مبادی‌شان با هم مشترک باشند، این دو مکتب با هم توافق دارند. در غیر این صورت توافقی در کار نیست. فلسفه ما، فلسفه اسلامی یا حکمت اسلامی است و حکمتی است الهی - یعنی وجود را بنابر مبانی الهی توجیه می‌کند.

□ علم کلام است دیگر؟

■ علم کلام نمی‌شود گفت. ولی فلسفه ما به هر جهت الهی است. یعنی مبدأ الهی دارد. ما جهانی را با توجه به مبدأ و اصل آن توجیه می‌کنیم، اصولاً اگر چیزی با توجه به اصل و مبدأ آن توجیه نشود، درست نخواهد بود. در حکمت اسلامی در نهایت همه چیز به مبدأ اول بازمی‌گردد که حقیقت مطلق و واقعیت مطلق است و به تعبیر دیگر برمی‌گردد به وجود حق و به تعبیر دیگر به خداوند. این اصل در حکمت اسلامی، در حکمت‌های شرقی و غربی پیش از دوره رنسانس هم وجود داشته است. در غرب هم فلاسفه پیش از سقراط و خود سقراط و افلاطون و ارسطو و فلاسفه قرون وسطی با شوق توافق داشته‌اند. برای این که آنها وجود را یک واقعیت الهی می‌دیدند و سعی می‌کردند که به هر تقدیر، عالم را با توجه به اصول و مبادی الهی توجیه کنند. از نظر آنها انسان هم وجود الهی داشته، انسان هم صورت خدا بوده و به صورت الهی خلق شده است. به هر تقدیر یک مبدأ الهی داشته است.

بنابراین مبادی انسان دیگر مطلق نبوده، وجود مطلق نداشته، خود را وجودی مقید می‌دیده و خداوند را وجود مطلق که وجود انسان با آن مبدا مطلق ارتباط داشته و در تقرب به این مبدا می‌کوشیده است.

اما در دوره جدید تقریباً گرایش برعکس است. یعنی سعی شده که تقریباً آن اصول و مبادی الهی چه در مورد عالم و چه در مورد انسان نفی بشود. یعنی عالم و انسان را از یک دید غیر الهی توجیه کنند. مثلاً مکتب «اومانیزم» یعنی اصالت بشر سعی می‌کند که بشر را مرکز وجود قرار بدهد.

□ یعنی انسان، دایره مدار همه چیز شده است. و این اصالت بشر - اومانیزم - بر تفکر جدید سایه انداخته است.

بنابراین در این تفکر اومانیزمی دیگر تفکر الهی جایی نمی‌تواند داشته باشد. تفکر جدید غرب یا ضد الهی است یا غیر الهی. اگر ضد الهی هم نباشد، غیر الهی است. یعنی نسبت به حقایق الهی بی‌تفاوت است.

حتی اگر به طور لفظی هم به خدا معتقد باشد، کافی نیست. چون برای فیلسوف، صرف اعتقاد کفایت نمی‌کند. مثلاً برای یک عارف صرف اعتقاد کافی نیست، عارف یعنی کسی که تمام وجودش شهود حق باشد. نیست کسی به خدا معتقد باشد ولی وجود را از دید الهی نبیند.

برای فیلسوفان گذشته صرف مسأله اعتقاد مطرح نبوده است. مثلاً کسی مثل ابن‌سینا، عالم را ممکن‌الوجود می‌دید و خدا را واجب‌الوجود. او در برهانی که برای اثبات وجود خدا اقامه کرده، نتوان می‌دهد که خدا را وجود واجب و تمام موجودات غیر خداوند را ممکن می‌دیده است. این امکان، صفت ه چیز است. این اصطلاح ممکن‌الوجود و عالم ممکن و ممکنات از این طریق وارد فرهنگ ما شده است. می‌گوییم ممکنات عالم، می‌گوئیم وجود حق ممکنات، می‌گوئیم عالم امکان و غیره. ابن عربی مولانا هم عالم را اینگونه تبیین می‌کرده‌اند. بنابراین این دید یا دید یک متفکر دنیست قرن هفدهم و هیجدهم اروپا فرق می‌کند.

«دنیست» قائل به خداست، ولی خدای او مثل ساعت‌سازی است که ساعتش را ساخته و دیگر ساعتش کاری ندارد. خدای او بیرون عالم است، عالم را خلق کرده و اصلا دستش بسته است. عالم با قوانین مکانیکی کار می‌کند و هیچ رابطه‌ای با خدا ندارد این خدایی است که فلسفه جدید، به ما معرفی کرده است. پس برای اینکه به سؤال شما پاسخ داد باشم باید بگویم که بعد از دوره رنسانس هیچ مکتبی نمی‌بینیم که دید الهی داشته باشد و در اصل یا حکمت سازگار باشد. مکتب‌های پیش از رنسانس دید الهی داشتند و بعد از دوره رنسانس حکمای الهی نداریم. فیلسوف داریم، ولی حکیم نداریم.

فلاسفه جدید غرب در حوزه علم منطق خوب کار کرده‌اند و به نتایج بسیار دقیقی رسیده‌اند که با نتایج منطق اسلامی هم منطبق است. اما همین فلاسفه وجود الهی را منکرند و به الهیات و مابعدالطبیعه اعتقادی ندارند. پس در اینجا نمی‌شود گفت که جور منطق تحلیلی جدید غرب با منطق اسلامی توافق دارد پس دو دیدگاه از هر حیث توافق دارند زیرا منطق علمی است الهی و اقراری، و می‌تواند در خدمت هر علمی باشد.

پس نتیجه این که به اصطلاح در بعضی مسائل اشتراک، ولی در اصول اختلاف دارند. مکتبی مثل فنومولوژی به بحث در باره وجود و ماهیت می‌پردازد و اعیان اشیاء را مورد بررسی قرار می‌دهد ولی در فنومولوژی، حقیقت مطلق مطرح نیست. از دید فنومولوژی، «دین» هم یک فنومن است. یعنی پدیداری که باید آن را مورد تحلیل قرار داد. حالا این دین هر چاه می‌خواهد باشد. حق باشد یا باطل به ماهیت دین کاری ندارد، صحت و سقم آن مطرح نیست.

فلسفه جدید غرب بعد از دوره رنسانس چنان که گفتم مبتنی بر دید الهی نیست و البته در بعضی از مکتبها و در پاره‌ای جزئیات اینها با مکتب ما توافق دارند. ولی این دال بر اشتراک در اصول نیست. همیشه نوعی تضایر وجود دارد.

حالا در بعضی موارد تباین و در بعضی مواقع هم تضاد هست.

□ آیا هیچیک از فلاسفه غربی متذکر این نکته شده‌اند؟



■ ترجمه کتابهای فلسفی چون ممکن است از نظر مادی مقرون به صرفه نباشد، کمتر صورت می گیرد و ناشرین خصوصی روی کتابهای فلسفی کمتر سرمایه گذاری می کنند.

■ «دئیست» قائل به خدا هست، ولی خدای او مثل ساعت سازی است که ساعتش را ساخته و دیگر با ساعتش کاری ندارد. خدای او بیرون عالم است. و این خدایی است که فلسفه جدید به ما معرفی کرده است.

نشده، اگر خوب اجرا شود، مشرتر خواهد بود. البته فلسفه خیلی مدرن در حال حاضر تدریس نمی شود، ولی در تدریس فلسفه سعی می شود که نوعی تعادل و توازن میان مکتبهای فلسفی از قدیم تا جدید حفظ شود. و البته اشکال کار در این است که هنوز ما مدرس و استاد فلسفه به حد کافی نداریم. با اینکه در حوزه فلسفه غرب تا حدی پیشرفت کرده ایم، ولی به افراد متخصص و مدرس بیشتری در سطوح مختلف نیازمندیم. برای دوره فوق لیسانس فلسفه دو یا سه دانشگاه فعالیت دارند که به نظر کافی نیست و باز هم باید مراکز بیشتری تأسیس شود. اگر افرادی وجود داشته باشند، مسلماً مراکز بیشتری هم تأسیس می شود.

برای شناخت فلسفه های جدید غرب، کتاب مرجع که به زبان فارسی ترجمه شده باشد، اندک است و از طرفی هم ما نمی توانیم به دانشجوی دوره لیسانس تکلیف کنیم که برود زبان آلمانی یا زبان انگلیسی و یا فرانسه را در حد تخصص بیاموزد. مشکل، کمبود متون مرجع فلسفی است. البته استادان فلسفه بسیار دلسوز هستند و با نهایت سعی و کوشش کار می کنند، منتهی امکانات کافی ندارند. آنها باید متونی در اختیار داشته باشند تا بتوانند از آن استفاده کنند. البته شما پرسیدید که گاهی از متون اصلی هم استفاده می شود؟ باید بگویم: نه زیاد.

□ یعنی عملاً نه؟

■ یعنی نسبتاً کم است. نه این که نیست. استفاده از متون اصلی صورت می گیرد ولی خوب، انتظار می رود که از منابع دست اول بیشتر استفاده شود.
□ استاد، بیش از این وقتتان را نمی گیریم.
■ خواهش می کنم، امیدوارم توانسته باشم، به سئوالات شما پاسخ داده باشم.
□ مسلماً. یا تشکر مجدد.
مصاحبه گر: ماریا ناصر

نوشتن این کتاب مساعدت داشته اند، کتابشناسی آن هم مفصل است. مثلاً اگر کسی بخواهد درباره فیلسوفی تحقیق کند، می تواند به کتابشناسی این دو کتاب مراجعه کند.

□ خیلی ممنون. استاد خسته تان هم کردیم، اما آخرین سوال ما از شما: برنامه های فعلی آموزش فلسفه های جدید در دانشگاههای ما چیست و فلسفه جدید به چه روشی تدریس می شود و آیا همچنان یک کتاب تاریخ فلسفه مبنای تدریس است یا متون اصلی هم مبنای تدریس قرار می گیرد؟
■ البته برنامه ای که از طرف شورای انقلاب فرهنگی برای دانشگاه تصویب شد، خوب است، ولی شاید می توانست بهتر از این هم باشد. به هر جهت برنامه جامعی است.

اما بیش از برنامه ریزی، نحوه اجراء مهم است. مثلاً تاریخ فلسفه ای که در دوره لیسانس تدریس می شود، کم نظیر است. برای اینکه دانشجویان لاقول هشت درس چهار واحدی تاریخ فلسفه می خوانند. هشت درس ۴ واحدی تاریخ فلسفه کم نیست. اما این که ما چگونه ارسطو درس بدهیم و یا افلاطون، مهم است. به نظر من برنامه گروه فلسفه برنامه خوبی است. به شرط اینکه خوب تدریس بشود.

□ یعنی می فرمایید، جدیدترین آراء و افکار فلسفی که در غرب مطرح هستند، در دانشگاههای ما تدریس می شود؟

■ نه، نمی شود گفت تمام آنها. یعنی ما یک درس چهار واحدی در دوره لیسانس به نام فلسفه معاصر داریم، ولی این فلسفه معاصر متعلق به سی چهل سال پیش است. مثلاً می رسد به برتراند راسل یا هیدگر. البته در دوره لیسانس هم نمی شود آراء یک فیلسوف را به طور کامل مطرح کرد یعنی کشش دانشجوی محدود است. ولی به هر تقدیر، برنامه بد تنظیم

■ البته در غرب کسانی هستند که نوعی تفکر هی را احیا کرده اند. و البته این فلاسفه در زمان خودشان مورد توجه نبوده اند، ولی اکنون بیش از پیش رد توجه قرار می گیرند. و غرب هم پی برده است که فلسفه غرب در مسائل مابعدالطبیعی بالاخره به نوعی هیلسم یا نیست انگاری رسیده است. و واقعا به این ساله پی برده اند که انسان وجودی نامتناهی است و می تواند به حقیقتی که دون شأن اوست خرسند شود. ذات انسان همیشه متعالی است. انسان طالب بیزی است که فوق او باشد. او نمی تواند به یک تفکر بیزی که دون شأنش باشد، خرسند شود و در نهایت در این چنین تفکری طغیان می کند. البته سخنگویانی در غرب بوده اند که تفکر و فلسفه های جدید مادی غرب را نفی کرده اند و بر تعدادشان هم روز به روز زوده می شود.

ولی خوب، هنوز تفکری که در غرب غلبه دارد همان فکر غیر الهی است.

□ اگر ممکن است بعضی از کتب خوب و مرجع در شناخت دوره های مختلف فلسفه های جدید م ببینید، اعم از اینکه به زبانهای خارجی باشد یا جمه هایی که به نظر شما از کیفیت خوبی خوردار است؟

■ البته شما به دوره های مختلف فلسفه های جدید اشاره کردید. فراموش نکنید که ما ملتی هستیم با سابقه فلسفی و فکری، یعنی حامل یک سنت فلسفی هستیم و

شوشبختانه درباره فلسفه قدیم کتابهای خوبی در ایران شته شده است. البته درباره فلسفه های جدید کتابهایی ترجمه شده، ولی تعداد کتابهای ترجمه شده عملاً کافی نیست. یکی از کتابهای خوبی که ترجمه شده، همان دوره تاریخ فلسفه کاپلستون است. که بعضی از جلد های آن به فارسی ترجمه شده است.

البته ترجمه های مرحوم بزرگمهر و مرحوم عنایت هم بنای خود دارند. اما کتاب مرجع درباره فلسفه جدید به بانهای خارجی آبقدر زیاد است که نمی توان تک تک آنها را نام برد. واقعا اگر بخواهیم نام تک این کتابها را ذکر کنیم، باید دایره المعارف بزرگی تدوین شود!

ما بهتر می دانید که آنها چقدر بر روی فلسفه جدید کار می کنند، سالی نیست که در هر رشته از فلسفه، کتاب جدیدی منتشر نشود. در دانشگاه های معتبر غرب حتی مراکز زیادی در باره اسلام شناسی و فلسفه اسلامی وجود دارد و گاهی هم فلسفه اسلامی تا مرحله کنرا در دانشگاهها تدریس می شود. در معتبرترین دانشگاههای خارج، رشته معارف اسلامی و علوم اسلامی و فلسفه تدریس می گردد. ولی اگر کسی خواهد از تعداد این کتابها آگاه شود، باید به مهمترین اثره المعارفها مراجعه کند. مثل دایره المعارف فلسفه ل ادواردز که در سال ۱۹۶۷ تألیف شده و تقریباً حاوی مهمترین عناوین کتابهای فلسفی است که تا آن زمان تألیف شده است. دایره المعارف پل ادواردز، ۸ جلدی است که ۸۰۰ نفر در نوشتن آن همکاری داشته اند. انجمن فلسفه هم الان شروع کرده به ترجمه سیستمهای از آن که قسمتهائی برای چاپ هم آماده شده است. همچنین کتاب ۵ جلدی فرهنگ تاریخ تفکاید A Dictionary of The History of Ideas یک کتاب مرجع در شناخت کتابهای فلسفی است. این کتاب متمم و مکمل کتاب پل ادواردز است که البته ۵ سال بعد از آن نوشته شده است. افراد زیادی در